اثبات الوصیه

و مسعودی صاحب

مروج الذهب

سید محمدجواد شبیری زنجانی

بسم الله الرحمن الرحیم

اثبات الوصیه و مسعودی صاحب مروج الذهب

نویسنده:

محمدجواد شبیری زنجانی

ناشر چاپی:

بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود علیهالسلام

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

اثبات الوصیه و مسعودی صاحب مروج الذهب

مشخصات کتاب

نویسنده:سید محمد جواد شبیری زنجانی

ناشر:بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود

پیش درآمد

نویسنده، در هنگام نوشتن مقاله‌ی نعمانی و کتاب غیبت، به بحث مشایخ نعمانی که رسید، با نام «علی بن حسین مسعودی» برخورد کرد. شناخت دقیق وی، نیازمند بررسی اتّحاد وی با صاحب مروج الذهب بود، لذا ضمیمه‌ای برای بحث در این موضوع در نظر گرفت، ولی گستردگی بحث، طرح کردن مستقل آن را ضروری ساخت، بدین سان، مقاله‌ی حاضر شکل گرفت.گفتنی است که این مقاله، علاوه برارتباطی که با نعمانی صاحب کتاب غیبت دارد، به بحث از مؤلِّف اثبات الوصیّة - که یکی از کهن‌ترین منابع مبحث امامت است و فصل پایانی آن به حیات امام عصرعلیه السلام اختصاص دارد - نیز می‌پردازد، لذا از دو زاویه، می‌توان آن را در شمار مباحث منبع‌شناسی مهدویّت جای داد.

آغاز سخن

علی بن حسین مسعودی، مورّخ نامداری است که کم‌تر پژوهنده‌ای را در حوزه تحقیقات اسلامی می‌توان یافت که نام وی و دو کتاب ارج‌مند مروج الذهب و التنبیه والاشراف را نشنیده باشد. فهرست آثار وی در رشته‌های گوناگون تاریخ، کلام، فرقه‌شناسی، اصول فقه، نشان از گستره آگاهی‌های وی می‌دهد. با این وجود، او، در عصر خود و مدّت‌ها پس از آن، چندان شناخته شده نبود. لذا ترجمه‌ی احوال شایسته‌ای از وی در آثار مورّخان و تراجم نگاران نیافتیم. نخستین بار، نام مسعودی، در فهرست ابن ندیم آمده، در این کتاب، به جز ویژگی‌های فردی وی، تنها دو جمله ذکر شده است: «هذا الرجل من أهل المغرب... مصنّف لکتب التواریخ و أخبار الملوک.» [۱] سپس نام چند کتاب وی - که احیاناً با تحریف هم همراه است - دیده می‌شود. ابن ندیم، هیچ سخنی درباره‌ی گرایش مذهبی مسعودی ذکر نکرده است.نجاشی، دومین کسی است که نام مسعودی را در رجال خود (فهرست أسماء مصنفی الشیعة) آورده است. نجاشی، پس از ذکر نام سیزده کتاب از وی، می‌افزاید: «هذا رجل زعم أبوالمفضل الشیبانی، رحمه الله، أنّه لقیه واستجازه» و در ادامه می‌افزاید که این مرد، تا سال سیصد و سی و سه زنده بوده است. [۲] .این ترجمه‌ی حال، با توجّه به نام بردن از رساله‌ی إثبات الوصیة لعلی ابن ابی طالب‌علیه السلام که ظاهراً همین کتاب اثبات الوصیّه موجود است، امامی بودن مسعودی را می‌رساند.شیخ طوسی (۳۸۵ - ۴۶۰)، در فهرست و رجال اش، نام علی بن حسین مسعودی را نیاورده است.خطیب بغدادی (-۴۶۳) نیز در تاریخ بغداد، از وی نام نبرده است، با این که وی بغدادی بوده است. [۳] نام مسعودی به ذیل‌های تاریخ بغداد، همچون ذیل ابن نجّار هم راه نیافته است.ابن ادریس حلی (۵۴۳ - ۵۹۸) پس از ذکر کتاب مروج الذهب و ستایش آن، درباره‌ی مؤلّف آن می‌گوید: «هذا الرجل من مصنفی أصحابنا، معتقد للحقّ...». [۴] .یاقوت حموی (۵۷۴ - ۶۲۶) نویسنده‌ی دیگری است که در معجم الأُدباء از مسعودی یاد کرده است. نکته‌ی جالب توجّه در این ترجمه، ذکر عبارتی از مروج الذهب است که از آن بر می‌آید که «بابل، زادگاه مسعودی است، و او در بغداد می‌زیسته و خود را از اهل این شهر می‌دانسته است». [۵] در این ترجمه هم سخنی از مذهب مسعودی به میان نیامده است.به گزارش ابن حجر، ابن دحیه [=ابوالخطاب عمر بن الحسن، متولد ۵۵۴، متوفی ۶۳۳] در کتاب

صفین، مسعودی را مجهول و ناشناس خوانده که به گفته‌ی ابن حجر، این، اظهار نظری ناروا [۶] است.سید علی بن طاووس (۵۸۹ – ۶۶۴) صاحب مروج الذهب را «الشیخ الفاضل الشیعی» خوانده است. [۷] .علاّمه حلّی (۶۴۸ – ۷۲۶) و ابن داوود حلی (۶۴۷ – زنده در ۷۰۷) با یاد از کتاب إثبات الوصیّة لعلی ابن أبی طالب‌علیه السلام، در ترجمه‌ی علی بن حسین مسعودی، وی را صاحب کتاب مروج الذهب معرّفی می‌کنند. علاّمه حلّی، در ترجمه‌ی وی، این افزوده را دارد: «له کتب فی الإمامة و غیرها.». [۸] .ذهبی (۶۷۳ – ۷۴۸) در تاریخ اسلام (و نیز در سیر أعلام النبلاء) برای نخستین بار، وی را معتزلی خوانده و بر این ادعا، تعبیر اهل العدل را که مسعودی در حقّ معتزله، مکرّر به کار برده، شاهد می‌گیرد. [۹] .سبکی (۷۲۷ – ۷۷۱) وی را در طبقات الشافعیّة الکبری ترجمه کرده است. وی، ماجرای تألیف رسالة البیان عن أُصول الأحکام به دست ابوالعباس بنسریج (م ۳۰۶) را به روایت مسعودی، در آغاز نسخه‌ی این رساله آورده است که حائز اهمّیّت می‌باشد. [۱۰] .گویا مرحوم سید حسن صدر، برای سازگاری میان کلام سبکی و نجاشی، او را امامی مذهب خوانده که در مدّت اقامت در مصر و شام، به خاطر تقیّه، خود را شافعی معرفی می‌کرده است. [۱۱] .ابن حجر، در لسان المیزان، در ترجمه‌ی وی می‌گوید، کتاب وی، سراسر بر این امر گواهی می‌دهد که وی، شیعی معتزلی بوده تا بدان جا که در حق ابن عمر می‌گوید: «او، از بیعت با علی ابن ابی طالب سرباز زد، ولی پس از آن، با یزید بن معاویه، و با حجّاج برای عبدالملک بن مروان، بیعت کرد». وی، از این دست مطالب، بسیار دارد. [۱۲] .در آثار امامی مذهبان، در تشیّع مسعودی، تردیدی روا نداشته‌اند، تا این که آقا محمّد علی صاحب مقامع الفضل متوفی ۱۲۱۶ – فرزند وحید بهبهانی –، باب تأمّل در صحّت مذهب وی را گشوده و بر عامی بودن وی تأکید ورزیده است. [۱۳] .پس از وی، محدّث نوری، در خاتمه مستدرک، در اثبات امامی بودن وی، به تفصیل سخن گفته است. [۱۴] مرحوم مامقانی نیز در تنقیح المقال [۱۵] و محقق تستری در قاموس الرجال [۱۶] در این باره بحث کرده‌اند.عالمان امامی، انتساب اثبات الوصیه را به مسعودی صاحب مروج الذهب، مسلّم انگاشته‌اند [۱۷] راقم این سطور، نخستین بار، از آیة الله والد، مدّظله، این نکته را شنیده و در برخی تعلیقات ایشان بر الغیبه‌ی نعمانی مشاهده کرده که علی بن حسین مسعودی دو نفرند: یکی، صاحب مروج الذهب که قطعاً غیر از صاحب اثبات الوصیّة است و دیگری، استاد نعمانی.تردید یا انکار انتساب إثبات الوصیّة به مسعودی در آثار مستقلّی که درباره‌ی صاحب مروج الذهب، نوشته شده، مانند موارد المسعودی، از جواد علی، [۱۸] و منهج المسعودی فی بحث العقائد والفرق الدینیة از هادی حسین حمّود، و منهج المسعودی فی کتابة التاریخ از سلیمان بن عبدالله المُدَیدالسویکت نیز دیده می‌شود. نویسنده‌ی اخیر درباره‌ی مذهب مسعودی هم بحث مفصلی کرده است. [۱۹] .در آثار مستشرقان هم بحث‌هایی در این زمینه، آمده است. مثلاً، برخی، وی را بدون هیچ دلیلی، اسماعیلی مذهب خوانده‌اند. [۲۰] .آن چه گفته آمد، گذری تاریخی بر اطّلاعات و بحث‌هایی بود که درباره‌ی مذهب مسعودی صورت گرفته است.در این مقاله، تلاش می‌کنیم که قرائن و شواهد داخلی و خارجی را درباره مذهب مسعودی، گرد آورده و با بررسی آن‌ها، درباره‌ی مذهب وی و نیز درباره مؤلّف إثبات الوصیّة و ارتباط آن دو با هم سخن بگوییم.

مذهب مسعودی صاحب مروج الذهب

اشاره

قرائن تشیّع مسعودی را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد: یکی، قرائن داخلی، و دیگری، قرائن خارجی.مراد از قرائن داخلی، قرائنی است که از مطالعه‌ی آثار موجود مسعودی مورّخ یا دقّت در نام آثار مفقود وی به دست آورده‌ایم.ما بحث را از قرائن خارجی آغاز می‌کنیم. قرائن ذیل می‌تواند قرینه یا دلیل بر تشیّع صاحب مروج الذهب باشد.

اتفاق نظر علمای شیعه پیش از صاحب مقامع

ابوعلی حائری، اشاره می‌کند که کسی را تا کنون نیافته‌ام که در تشیّع وی، تأمّل کرده باشد، به جز فرزند استاد علاّمه (یعنی آقا محمّد علی فرزند وحید بهبهانی) که در مخالفت، اصرار کرده و مدعی شده که او، از مخالفان (یعنی عامه) است. [۲۱] .محدّث نوری، با نقل عبارات نجاشی، علاّمه حلی در خلاصه، شهید ثانی در حاشیه آن، سیّد علی بن طاووس در فرج المهموم، میرداماد در حاشیه‌ی رجال کشی، ابن ادریس در سرائر، آن‌ها را در امامی بودن وی، صریح دانسته، می‌افزاید:«کسی در این امر، تردید نکرده است». [۲۲] .درباره‌ی این قرینه، صرف نظر از عدم ثبوت اتّفاق نظر علمای شیعی و نیز با چشم پوشی از تفاوتی که میان اصطلاح شیعی و امامی وجود داشته، و نیز عدم صراحت برخی از عبارات نقل شده در امامی بودن مسعودی، موضوع مهم، آن است که «این اتّفاق نظر، تا چه اندازه دارای اعتبار است؟».با دقّت در عبارات علمای ما، روشن می‌گردد که آنان به پیروی از نجاشی، مسعودی را شیعی دانسته‌اند و خود تحقیق مستقّلی در این زمینه انجام نداده‌اند. بنابراین، باید میزان ارزش کلام نجاشی را در این بحث، ملاک قرار داد و اتّفاق نظر علما - بر فرض ثبوت - ارزش بیش‌تری از آن ندارد.

گواهی نجاشی بر تشیع وی

ابوالعباس نجاشی، کتاب‌شناسی خبیر و متخصّص بوده، بر حالات رجال، آگاهی کامل داشته است. او، کتاب‌های چندی هم به مسعودی نسبت داده که غالباً در مروج‌الذهب هم به نام آن‌ها اشاره شده است. [۲۳] عصر نجاشی به عصر مسعودی نزدیک بوده است. بنابراین، گواهی وی در این زمینه، ارزش بسیاری دارد. [۲۴] .در بررسی این دلیل، تذکّر این نکته مفید است که «اصل گواهی دادن نجاشی بر امامی بودن مسعودی، چه گونه قابل اثبات است؟».یک بیان در این زمینه، این است که نجاشی، در کتاب رجال (که به مصنّفان شیعه [۲۵] اختصاص دارد) نام مسعودی را آورده و به فساد مذهب وی هم اشاره‌ای نکرده، بنابراین باید وی را شیعه و صحیح المذهب دانست.باید دانست که در رجال نجاشی و نیز فهرست شیخ طوسی، افراد عامی مذهبی که به سود شیعه تألیفی داشته‌اند نیز ذکر شده‌اند. حال اگر نجاشی، به مؤلّفی برخورد کند که از مذهب وی آگاه نبوده، ولی تألیفی به سود شیعه داشته باشد، قهراً، وی را در کتاب خود خواهد آورد؛ چون، مذهب وی، هر چه باشد، به هر حال از موضوع کتاب بیرون نیست. اشاره کردن نجاشی به مذهب افراد هم در جایی است که اطّلاعی در این زمینه‌داشته باشد. پس اصلِ یاد کرد از یک شخص در رجال نجاشی، الزاماً، به معنای گواهی دادن به امامی بودن آن شخص نیست.البته، در خصوص ترجمه‌ی مسعودی در رجال نجاشی، با عنایت به ذکر آثاری با گرایش امامی در ترجمه وی، بویژه اثبات الوصیّهٔ، بعید نیست که نجاشی وی را امامی می‌دانسته است، ولی آن چه اهمّیّت دارد، بررسی میزان اعتبار کلام نجاشی در این زمینه است.نجاشی، هر چند غالباً به احوال رجال، آگاهی کافی داشته، ولی در خصوص ترجمه‌ی مسعودی، نحوه‌ی ارائه‌ی اطّلاعات، روشن می‌سازد که وی را درست نمی‌شناخته و اطّلاعات وی در این زمینه، به جز فهرست کتب وی، بسیار اندک است. لحن کلام نجاشی - بویژه تعبیر «هذا رجل» و «بقی هذا الرجل» - از ناشناس بودن مسعودی در نزد نجاشی حکایت می‌کند. به احتمال قوی، نجاشی، در هنگام نگارش ترجمه‌ی احوال مسعودی، کتاب مروج الذهب او را اصلاً ندیده است، وگرنه، ختم تألیف نسخه‌ی کنونی آن در سال ۳۳۶ بر وی پوشیده نمی‌ماند [۲۶] و زنده بودن وی را تا سال ۳۳۳ نمی‌انگاشت. کتاب التنبیه والأشراف نیز که از آن، اصلاً، در رجال نجاشی نامی به میان نیامده، در سال ۳۴۵ نگارش یافته است. [۲۷] .ناشناس ماندن مسعودی، شاید به خاطر مسافرت‌های طولانی وی و سکنا گزیدن وی، در اواخر عمرش، در مصر باشد.به هر حال با توجّه به عدم آگاهی کافی نجاشی از این شخصیّت، نمی‌توان به کلام وی بر تشیّع مسعودی استدلال کرد، بویژه با توجّه به این نکته که به احتمال زیاد، نجاشی، بر اساس مبنای یکی دانستن مؤلف إثبات الوصیّه و مروج الذهب، مسعودی را در شمار عالمان شیعی درج کرده است. بنابراین، اگر در این مبنا مناقشه کنیم، قهراً، اعتبار مستقّلی برای کلام نجاشی بر جای نخواهد ماند.

روایات شیعی خالص اثبات الوصیهٔ

این قرینه، مبتنی بر اتّحاد صاحب إثبات الوصیّهٔ و مسعودی مورّخ است. در این باره پس از این، سخن خواهیم گفت.

روایات شیعی خالص الغیبه‌ی نعمانی از علی بن حسین مسعودی

این قرینه هم مبتنی بر این است که استاد نعمانی، صاحب مروج الذهب باشد. در این زمینه، در مقاله‌ی نعمانی و مصادر الغیبهٔ، بحث کرده‌ایم. [۲۸] .به هر حال، قرائن خارجی برای اثبات تشیّع مسعودی، غالباً، متّکی به قرائن داخلی است. لذا باید بیش‌تر به این قرائن توجّه کرد.

شواهد تشیع مسعودی از مروج الذهب

اشاره

پیش از پرداختن به این بحث، اشاره به این نکته مفید است که سبک و سیاق کلّی مروج الذهب، به سان کتب تاریخ عامه است. صاحب مقامع، با تکیه بر این امر، می‌گوید: مسعودی، در مروج الذهب، بر اخبار عامیان اعتماد ورزیده و از مطاعن خلفا یاد نکرده است. وی، عبارات مروج الذهب را ظاهر، بلکه صریح در عامی بودن مؤلّف می‌داند. وی، سپس این احتمال را مطرح ساخته که شاید وی از مذهب عامه به مذهب تشیّع - به اصطلاح قدیمی آن که اعم از امامیه اثنا عشریه است - گرویده باشد.محدّث نوری، با تکیه بر کلام نجاشی و این که رسم وی، بر آن است که نکات مذهبی، مانند عامی بودن یا رجوع یک راوی را از یک مذهب به مذهب دیگر، بیان می‌کند، این استدلال را ناتمام می‌خواند. ایشان، این نکته را می‌پذیرد که مروج الذهب، به سیاق کتاب‌های عامه نگارش یافته، ولی این امر را معلول جوّ محیط می‌داند و سپس می‌افزاید، با تأمّل در لابه‌لای کتاب مروج الذهب، بویژه در قسمت مربوط به خلافت عثمان و خلافت حضرت امیرعلیه السلام می‌توان از مذهب پنهانی مؤلّف پرده برداشت.محدّث نوری، سپس به نقل عباراتی از این کتاب در مناقب و فضائل حضرت امیرعلیه السلام می‌پردازد [۲۹] که در ادامه، به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم.برخی از دیدگاه‌های شیعیانه مروج الذهب عبارت است از:

اعتقاد به وجود نورانی ائمه

روایت مفصّلی درباره‌ی آغاز خلقت و آفرینش نور پیامبرصلی الله علیه وآله به نقل از حضرت امیرعلیه السلام در مروج الذهب نقل شده که به ترجمه‌ی (تا حدودی آزاد) برخی از قطعات آن، اکتفا می‌کنیم:خداوند، خطاب به نور پیامبر گفت: «من، اهل بیت تو را برای هدایت منصوب می‌سازم و به ایشان، از دانش پنهان خویش، عطا می‌کنم. لذا هیچ امر دشواری بر ایشان مشکل نخواهد بود. آنان را حجّت خود بر مردمان قرار می‌دهم.».پس از پیمان گرفتن ربوبی بر وحدانیّت پروردگار، چشمان مردم با انتخاب پیامبر و آل او روشن گردید. خداوند، به مردمان نشان داد که هدایت و نور، همراه پیامبر و امامت در خاندان او است.در ادامه‌ی حدیث، از انتقال نور در گذر زمان تا عصر پیامبرصلی الله علیه وآله، سخن رفته، افزوده شده است:سرانجام، این نور، به ما انتقال یافت و در ائمه‌ی ما درخشید. پس ما، نور آسمان و زمین هستیم. نجات، به سبب ما است. اسرار دانش، از ما می‌جوشد و سرانجام امور، به سوی ما است. مهدی ما، پایان بخشِ نظام امامت، رهایی بخش امّت، نهایت نور و کانون تدبیر امور و فرجام حجّت‌های پروردگار است. پس ما، افضلِ مخلوقان و اشرف یکتا پرستان و حجّت‌های خداوند سبحان بر مردمانایم. نعمت ولایت، گوارای جان آنان باد

که بدان تمسّک جویند و به این ریسمان چنگ زنند.البته، مسعودی، این روایت را، تنها، نقل کرده و نقل روایت، دلیل بر اعتقاد به مضمون آن نیست. محدّث نوری، گویا برای پاسخ به این اشکال، این مطلب را افزوده که گمان نمی‌کنم غیر امامی، این روایت را نقل کند و آن را انکار نکند.درباره‌ی این شاهد، گفتنی است که اعتقاد عمیق مسعودی به مقامات و فضائل باطنی و معنوی اهل بیت‌علیهم السلام انکارناپذیر است. این نکته، به روشنی، از نام برخی کتاب‌های وی نیز استفاده می‌گردد، ولی این مقدار، برای اثبات امامی بودن، کفایت نمی‌کند. امامی و شیعی (به اصطلاح کنونی) کسی است که خلافت خلفای نخستین قبل از حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام را نامشروع بداند. بدون تبرّی جستن از غاصبان خلافت، تنها به مجرد تولّی نمی‌توان کسی را امامی خواند. کسانی چون فضل بن روزبهان، با انشای صلوات معروف خود به پیش گاه ائمه‌علیهم السلام عرض ادب کرده اند، با این که در تسنّن بلکه تعصّب ایشان، نمی‌توان تردید کرد.

اعتقاد به استمرار سنت وصایت در اعصار

در داستان قتل هابیل، در مروج الذهب آمده است:فلمّا سمع ذالک آدم ازداد حزناً و جزعاً علی الماضی والباقی، و علم أنّ القاتل مقتول، فأوحی الله إلیه أنّی مخرج منک نوری الذی أُرید به السلوک فی القنواتِ الطاهرهٔ، والأرومات الشریفهٔ و أباهی به الأنوار و أجعلُهُ خاتم الأنبیاء وأجعلُ آلَهُ خیارَ الائمهٔ الخلفاء، أختمُ الزمانَ بمدّتهم وأغصُّ الأرض بدعوتهم وأُنیرُها بشیعتهم، فسَمِّ و تطهر و قدِّس و سَبِّح، ثم اغش زوجتک علی طهارةٍ منها، فإنَّ ودیعتی تنتقل منکما إلی الولد الکائن بینکما. [۳۰] .وی، سپس درباره‌ی انتقال نور به حواء و از او، به شیث (هبهٔ الله) سخن گفته، اشاره می کند: فأوعز إلیه آدم وصیّتَهُ و عرّفه بمحلّ ما استودعه و أعلمه أنّه حجهٔ اللهِ بعدَهُ و خلیفتُه فی الأرض، والمؤدّی حقّ الله إلی وصاته، و أنّه ثانی انقال الذریهٔ الطاهرهٔ و الجرثومهٔ الزاهرهٔ. و إنّ آدم، حین أدّی الوصیّةَ إلی شیث، احتقبها واحتفظ مکنونها. [۳۱] .وی، سپس از انتقال نور به همسر شیث و سپس به فرزند وی، انوش، سخن گفته، می‌افزاید:فلمّا بلغ الوصاهٔ أوعز إلیه شیث بشأن الودیعهٔ وأنّها شرفهم و أوعز إلیه أن یُنَبِّهَ ولَدَهُ علی حقیقهٔ هذا الشرف و کبر محلّه و أن ینبِّهوا أولادهم علیه، و یجعل ذالک وصیّهٔ بینهم منتقلهٔ مادام النسل. فکانت الوصیّهٔ جاریهٔ تنتقل من قرنٍ إلی قرنٍ إلی أنْ أدّی الله النورَ إلی عبدالمطلب و ولده عبدالله أبی رسول الله‌صلی الله علیه وآله. [۳۲] .او، سپس اشاره می کند: «این جا، موضعی است که قائلان به نص و قائلان به اختیار، با هم اختلاف دارند.». وی، قائلان به نص را «أهل الإمامهٔ من شیعهٔ علی ابن أبی طالب والطاهرین من ولده» معرّفی کرده، می گوید: «ایشان، می گویند [۳۳] که خداوند، هیچ عصری از اعصار را، از «قائم للّه بحق» خالی نمی گرداند. این شخص، یا از انبیا یا از اوصیا است و از سوی خدا و پیامبر، بر نام و شخص آنان تصریح می گردد.».پس از آن، وی، دیدگاه اصحاب اختیار را که به «تفویض امر امامت به امّت» معتقدند، تشریح کرده می‌افزاید: «ایشان، می گویند [۳۴] که، برخی از اعصار، می توانند از حجّت خدا (که همان امام معصوم در نزد شیعه است) خالی باشد.».او، سپس اشاره می کند که درباره‌ی این تنازع و اختلاف، پس از این هم نکاتی روشن کننده، خواهد آورد. [۳۵] .او، اشارت کوتاهی به دیدگاه وصایت در هنگام یاد کرد از حضرت ابراهیم‌علیه السلام نیز آورده است:وکانت وصیهُّ إبراهیم إلی ابنه إسماعیل، و أوصی إسماعیل إلی أخیه إسحاق و قد قیل إلی ولده قیدار بن إسماعیل. [۳۶] .دقّت در مجموع این عبارات، می‌رساند که مسعودی، خود، نمی‌خواهد به طور جزم، این دیدگاه را صحیح بداند، بلکه تنها نقل این نظریّه از اهل امامت مطرح است. [۳۷] عبارت او در هنگام یاد کرد از عبدالمطلب، در این زمینه، روشن‌تر است:تنازع الناس فی عبدالمطلب: فمنهم مَن رأی أنَّه کان مؤمنا موحّداً و أنّه لم یشرک بالله و لا أحد من آباء النبی (عم) و أنّه نقل فی القنوات الطاهرات و أنّه أخبر أنّه ولد من نکاحٍ لا من سفاح.و منهم مَن رأی أنّ عبدالمطلب کان مشرکاً و غیره من آباء النبی (عم) إلاّ ـ مَن صحّ إیمانه.و هذا موضعٌ فیه تنازع بین الإمامیه و المعتزلهٔ و...در این جا، وی، اشاره به اختلاف فرقه‌ها در نص و اختیار کرده، می‌افزاید:این کتاب، برای ذکر احتجاجات بنیان نهاده نشده و ما نظر و دلیل هر گروهی را در کتاب خود «المقالات فی

أصول الـديانات» و در کتاب «الاسـتبصار و وصف أقاویل الناس فی الإمامـۀ» و در کتاب «صـفوه» نیز آوردهایم. [۳۸] .اشاره به آرای فرقه‌هـای شیعه یا نظر اختصاصـی شیعیان، در جاهای دیگر مروج الـذهب هم آمـده است. [۳۹] .شایـد مسعودی بـا یاد کرد از این مسائل، در صدد است که احاطه‌ی علمی خود را به فرقه‌ها و نحله‌های اسلامی برساند.

تألیف آثاری با مضامین شیعی

از نـام برخی آثـار مســعودی کـه در مروج الـذهب و التنبیه والاشـراف از آن‌هـا یـاد کرده، بـه روشـنی گرایش شـیعیانه وی روشـن می‌گردد. به نام‌های زیر توجه فرمایید:- «مزاهر الأخبار وطرائف الآثار فی أخبار آل النبی، صلعم». [۴۰] مسعودی، در جایی دیگر، از این کتاب، با این نام یاد می‌کند: «مزاهر الأخبار وطرائف الآثار للصـفوۀ النوریّۀ والذریّۀ الزکیۀ و أبواب الرحمۀ و ینابیع الحکمۀ. [۴۱] .تعبیر «الصــفوۀ النوریّۀ»، بســیار قابـل تـوجّه اسـت.- الصـفوۀ فی الإمامـۀ- الهدایـۀ إلی تحقیـق الولایـۀو نیز نام‌هـای دیگر همچـون «الاسـتبصار».بـا توجّه به در دسـترس نبودن این کتب، نمی‌توان از محتوای آن، آگـاهی درستی به دست آورد. نـام کتـاب، قرینه‌ی روشـنی بر محتوای آن نیست.جالب این جا است که برخی، در شـمار آثار شـیعی مسعودی از کتاب سرّالحیاۀ یاد کرده‌اند و گفته‌اند که در آن، دربـاره‌ی امـام دوازدهم و موضـوع غیبت، بحث کرده است، [۴۲] در حـالی که از این عنوان، به هیـچ وجه چنین مطلبی استفاده نمی‌شود. توضیحاتی که مسعودی در مروج الذهب درباره‌ی این کتاب می‌دهد، روشن می‌کند که موضوع آن، بررسی روح و نفس و سبب حیات است. به عنوان نمونه وی می‌گوید:وللنفوس فی علّۀ حنینها إلی الأوطان کلام لیس هذا موضعه و قد ذکرنا فی کتابنا المترجم ب «سرّ الحیاۀ». [۴۳] .

عبارات وی در لزوم عصمت امام

مسعودی، لزوم عصمت امام را - که برخی، دلیل تشیّع او دانسته‌اند [۴۴] - از اهل امامت نقل می‌کند، [۴۵] نه به عنوان اعتقاد خود. بنابراین نمی‌تواند دلیل تشیّع وی باشد.

افضل دانستن حضرت امیر از تمام صحابه

ر.ک: مستدرک الوسائل، ج ۱۹ (خاتمه، ج ۱)، ص ۱۲۰.به گفته‌ی مسـعودی، تمام فضایل تک تک صـحابه، در حضرت امیرعلیه السـلام به تنهایی وجود داشت، علاوه بر آن که فضائلی مانند «حدیث اخوت»، «حدیث منزلت»، «حدیث ولایت»، «حدیث طیر»، بدو اختصاص داشت. [۴۶] .این شاهد هم ناتمام می‌نماید؛ زیرا، ممکن است، کسـی، آن حضـرت را افضل صـحابه بداند، ولی به جهت اعتقاد به صـحّت امامت مفضول، خلافت پیشـینیان را نیز مشـروع بدانـد و لـذا از اهل تسـنّن باشـد، بلکه برخی ماننـد زیدیّه بتریّه، از فرقه‌های اهل تسـنّن به شـمار می‌آینـد؛ زیرا، ایشان، هر چنـد خلافت را حقِّ انحصاری حضـرت امیرعلیه السـلام می‌دانند، ولی آن را قابل تفویض به دیگران می‌دانند. آنان، بر این باورند که چون حضـرت امیرعلیه السـلام سکوت و با خلفای نخستین بیعت کرده، لذا خلافـت آنــان، شـرعی اسـت. [۴۷] .ایـن فرقـه، امــامت دو خلیفـه‌ی نخســت را پــذیرفته، ولی خلافــت عثمــان را تصــحیح نمی‌کننـد.دیـدگاه‌های مسـعودی، بویژه بـا توجّه به ذکر مدایـح ابوبکر و عمر و مطـاعن عثمـان، با این فرقه قابل مقایسه است.شواهد دیگری از گرایش‌های شـیعیانه‌ی مسـعودی در کتاب منهج المسعودی فی کتابۀ التاریخ آمده است، ولی این مقدار برای اثبات تشیّع - به اصطلاح دقیق کنونی - کافی نیست بخصوص، با توجّه به عبارت‌های مروج الذهب و التنبیه والاشراف که به روشنی، عدم تشیّع مؤلّف را می‌رساند.

نشانه‌های عدم تشیع صاحب مروج الذهب

عبارات مروج الـذهب و التنبیه والاشـراف – که از آن‌ها شـیعی نبودن مؤلّف، به روشـنی اسـتفاده می گردد – بسـیار است. ما، از باب نمونه، به ذکر چند عبارت بسـنده می کنیم:وی، آزر بت پرست را مانند اهل تسنّن، پدر حضرت ابراهیمعلیه السلام می‌داند. [۴۸] .او، درباره‌ی ابوبکر می گوید:ولَقَبُهُ عتیق، لبشارهٔ رسول الله، صلعم، إیّاه أنّه عتیق من النار فَسُمِّیَ عتیقاً وهوالصحیح. و قیل إنّما سُمّی عتیقاً لعتق أُمّهاته. و کان أزهد الناس و أکثرهم تواضعا... [۴۹] .وی، سپس، به تفضیل، درباره‌ی زهد و تواضع ابوبکر سخن می گوید.وی، در مـدح عمر آورده است:کان متواضـعاً خشن الملبس شدیـداً فی ذات الله و اتّبعه عمّالُه فی سائر أفعاله و شـیمه و أخلاقه... [۵۰] .در این جا نیز درباره‌ی زهد عمر و عاملان وی، قلم فرسایی کرده است.در ذیل بحثِ مفصّلی درباره‌ی رفاه‌طلبی و ثروت اندوزی عثمان و اطرافیـان وی و دیگر صـحابیان آورده است:و لم یکن مثل ذالک فی عصـر عمر بن الخطاب بل کانت جادّهٔ واضـحهٔ وطریقـهٔ بینـهٔ. [۵۱] .مسعودی، در مروج الذهب، اصلاً، از واقعه‌ی غدیر یاد نکرده، و در التنبیه والإشراف این حادثه را در پایان صلح حدیبیه – و نه حجّهٔ الوداع – دانسته است! [۵۲] .روشن‌تر از این عبـارات، عبـارتی است که در پایان شـرح حال حضـرت امیرعلیه السـلام آمـده و محـدّث نـوری رحمه الله نیز آن را نقـل کرده، ولی به مفـاد آن، تـوجّه کـافی نشـده است. وی، پس از وصف جـالبی از فضایـل آن حضـرت، این نکته را هم می‌افزایـد که هر یـک از صـحابیان را فضـایلی است و پیامبرصـلی الله علیه وآله در هنگـام مرگ، از آنـان خشـنود بوده و از باطن صـحابیان خبر می‌دهـد که با ظواهر ایشان در ایمان موافقت دارد. قرآن نیز بـدین امر نازل شده و آنان، همه، هم دیگر را دوست می‌داشتند.وی، سپس ادامه می‌دهد:حوادثی پس از وفات پیامبر صلی الله علیه وآله رخ داده که صحّت آن قطعی نیست و مطلب قطعی دربـاره‌ی ایشان، همان است که پیش‌تر گـذشت.وی، بار دیگر، تأکیـد می کنـد که حوادث اتّفاق افتاده پس از وفـات پیامبر، قطعی نیست، بلکه ممکن است، و ما، درباره‌ی صـحابیان به آن چه گـذشت، معتقـدیم، ولی خداونـد، خود، به آن چه رخ داده، آگـاه‌تر است...». [۵۳] .آیا گوینـده‌ی این سـخن – که در رخ دادن حوادث تلـخ پس از مرگ پیامبرصـلی الله علیه وآله به وادی تردید گراییده و در صدد تبرئه‌ی غائله آفرینان و بدعت گذاران و اصحاب سقیفه است – می‌تواند شیعی باشد؟

نظریه‌ی معتزلی بودن مسعودی

حال به بررسی این نظریّه که «مسعودی، معتزلی است»، می‌پردازیم. شاهدی که بر معتزلی بودن وی ذکر کرده‌اند، تعبیر «اهل العدل» درباره‌ی معتزلیان است، ولی این اصـطلاح، می‌توانـد تنها به نوعی نام گـذاری باز گردد. مسـعودی، در واقع، از معتزلیان با نامی که خود بر خود نهاده‌اند، یاد می کند و این، الزاماً به مفهوم معتزلی بودن وی نیست. در هنگام نقل آرای معتزله در کتاب‌های مسعودی، تمایل روشنی به این فرقه دیده نمی‌شود.

نظریه‌ی شافعی بودن مسعودی

نکته‌ی قابـل تـوجّه دربـاره‌ی مسـعودی، شـافعی بودن وی است که «سـبکی» دربـاره‌ی وی گفته است. بررسـی جـدّی شـافعی بودن مسـعودی، با توجّه به در دست‌رس نبودن رسالهٔ البیان عن أُصول الأحکام که مستند این سخن است، امکان‌پذیر نیست، ولی شاهدی بر نفی این سـخن نیافتیم، بویژه با توجّه به توصـیف مسـعودی از کتاب خود، نظم الأدلّهٔ فی أُصول الأُمّهٔ. او، آن را مشـتمل بر «اصول الفتوی و قوانین الأحکـام کتیقُّن القیاس والاجتهاد فی الأحکام و وقع [۵۴] الرأی والاسـتحسان و معرفهٔ الناسخ من المنسوخ...» معرّفی کرده است.لحن کلامـ وی، نشان می‌دهـد که وی، لااقل، به اعتبار قیاس و اجتهاد، باور دارد و این، مؤیّـد خوبی بر تسـنّن وی است، زیرا، هر چند افرادی شاذّ از شـیعه، مانند ابن جنید، به اعتبار قیاس قائل بودند، ولی اکثریّت قاطع شـیعیان، قیاس را باطل می‌دانند، لذا

این عبارت، دلیل خوبی بر سنّی بودن او است.با ذکر یک نکته، بحث از مذهب صاحب مروج الذهب را به پایان می‌بریم. مسعودی، در این کتاب، اصرار دارد که مذهب خود را آشکار نکند. آیا مذهب وی در عین تسنّن، با مذهب اکثریّت جامعه، مغایر بوده یا علّت دیگری در این امر مؤثر بوده است؟ پاسخ این پرسش، روشن نیست.باری، مسعودی در جایی از مروج الذهب، ضمن یاد کرد تفصیلی از اصول پنج‌گانه‌ی معتزله و اشاره به باورهای دیگر فرقه‌های اسلامی، می‌افزاید:ما، کتاب الإبانهٔ عن أُصول الدیانهٔ را برای طرح دیدگاهی که خود برگزیده‌ایم، اختصاص داده‌ایم. [۵۵] .از این کتاب، خبری در دست نداریم، لذا نمی‌توان درباره‌ی خصوصیات مذهب مسعودی، داوری روشنی ارائه داد، هرچند در اصل تسنّن وی تردیدی نیست.در بخش آینده، عباراتی دیگر از کتاب‌های مسعودی مورّخ را می‌آوریم که شیعی نبودن وی را مؤکّد می‌سازد.

اثبات الوصیهٔ و صاحب مروج الذهب

اشاره

با مقایسه میان منقولات کتاب‌های مسعودی مورّخ و منقولات إثبات الوصیهٔ، تفاوت آشکاری دیده می‌شود. به موارد زیر، توجّه شود:- در بخش گذشته، اثبات کردیم که صاحب مروج الذهب، به مشروع نبودن خلافت خلفای نخستین، تن در نمی‌دهد، ولی کتاب إثبات الوصیّه، به گونه‌ای دیگر است در این کتاب، حوادث دل خراشی که پس از وفات پیامبرصلی الله علیه وآله رخ داده و ظلم هایی که بر حضرت امیرعلیه السلام و حضرت زهراعلیها السلام روا داشتند، به روشنی، گزارش شده است. [۵۶] .- گزارش‌های إثبات الوصیّهٔ درباره‌ی تاریخ زندگانی پیامبران، با گزارش‌های مروج الذهب، اختلاف روشنی دارند. [۵۷] .غرض اصلی تألیف إثبات الوصیّهٔ، اثبات امامت و وصایت دوازده امام بوده و مؤلّف، روایات چندی، از جمله حدیث «لوح جابر» که در آن نام‌های دوازده امام‌علیه السلام برده شده، [۵۸] و نیز حدیث گواهی حضرت خضر در حضور حضرت امیرعلیه السلام به امامت دوازده امام‌علیهم السلام با ذکر نام یک یک آنان [۵۹] در این زمینه نقل می‌کند. حال، این مطالب را با اظهار نظر مسعودی درباره‌ی اصل اعتقاد به دوازده امام، صرف نظر از افراد مشخّص آنان، مقایسه کنید. وی، مذهب امامیّه‌ی اثنا عشریّه را در التنبیه والإشراف چنین معرفی می‌کند:القطعیّهٔ بالإمامهٔ الإثنا عشریّهٔ منهم، الّذین أصلهم فی حصر العدد ما ذکره سلیم بن قیس الهلالی فی کتابه... و لم یروا هذا الخبر غیر سلیم بن قیس وأنّ إمامهم المنتظر فی وقتنا هذا المورّخ به کتابنا، محمّد بن الحسن بن علی بن محمّد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمّد بن علی بن الحسین بن علی ابن أبی طالب. [۶۰] .برخی گمان برده‌اند که کتاب البیان فی أسماء الأئمهٔ القطعیّهٔ من الشیعهٔ – که مسعودی، آن را به خود نسبت می‌دهد، همین إثبات الوصیهٔ است، [۶۱] ولی هیچ دلیلی بر این امر در دست نیست و علی القاعده، باید مفاد این کتاب، تنها ذکر نام امامان و احیاناً تاریخ حیات ایشان باشد و دیدگاه کلّی آن هم مشابه همین دیدگاه التنبیه والاشراف باشد.گفتنی است که صاحب مقامع الفضل، نگارش اثبات الوصیّهٔ را دلیل بر امامی بودن مؤلّف نمی‌داند. وی، چنین استدلال کرده است که عامّه نیز اصل وصایت حضرت امیرعلیه السلام را پذیرفته‌اند، ولی آن را تأویل نابه‌جا می‌کنند.محدّث نوری، به درستی، در پاسخ این استدلال آورده است که این کلام، از آن جا مطرح شده که به اصل کتاب إثبات الوصیّه، مراجعه نشده است و تنها با اتکا به نام این کتاب، تصوّر رفته که کتاب، تنها، اصل وصایت آن حضرت را مطرح می‌سازد. اگر به اصل کتاب مراجعه می‌شد، در امامی بودن مؤلّف، تردید نمی‌شد. [۶۲] .به هر حال، شکّی نیست که مؤلّف إثبات الوصیهٔ، غیر از مسعودی صاحب مروج الذهب است.نگاهی به روش تألیف این دو کتاب نیز این امر را تأکید می‌کند. مسعودی، در مروج الذهب – که تاریخ تألیف آن دقیقاً با تاریخ تألیف إثبات الوصیّه یکی بوده و هر دو در سال سیصد و سی و دو، نگارش یافته‌اند – و نیز در التنبیه والاشراف، مکرّر، به دیگر کتاب‌های خود با ذکر اوصاف و ویژگی‌های آن‌ها ارجاع می‌دهد [۶۳] و نیز پی در پی، از تاریخ

تألیف کتاب یاد می کند، [۶۴] در حالی که این گونه نکات، به هیچ وجه، در إثبات الوصیّهٔ دیده نمی‌شود.

نتیجه‌ی بحث اثبات الوصیهٔ و مروج الذهب

مسعودی، صاحب مروج الذهب، بی شک، سنّی بوده است، البته، سنّی متشیّع با اعتقاد به أفضلیّت حضرت امیرعلیه السلام و باور به مقامات معنوی و باطنی اهل بیت‌علیهم السلام بر خلاف صاحب إثبات الوصیّهٔ که امامی اثنا عشری خالص است.با توجّه به این امر، دیدگاه تعدّد علی بن حسین مسعودی، مطرح می گردد. آیهٔ الله والد، مدّظلّه، در ذیل سندی از الغیبه‌ی نعمانی که با نام علی بن الحسین آغاز می کند، مرقوم داشته‌اند:الظاهر أنه علی بن الحسین المسعودی صاحب إثبات الوصیّهٔ و هو غیر صاحب مروج الذهب قطعاً.ایشان، توضیح می‌فرمودند که ابوالعباس نجاشی، به گمان یکی بودن علی بن حسین مسعودی، دو کتاب إثبات الوصیّهٔ و مروج الذهب را به یک مؤلّف نسبت داده است، در حالی که دقّت در مندرجات این دو کتاب، می‌رساند که این دو، نمی‌توانند تألیف یک مؤلّف باشد.در این جا، بحث از تغایر صاحب مروج الذهب و مؤلف اثبات الوصیه را خاتمه یافته می‌بینیم، ولی تعیین مؤلف اثبات الوصیّه، هنوز به بحث بیش‌تری نیازمند است.

مؤلف اثبات الوصیهٔ

اشاره

ما، در مقاله‌ی نعمانی و مصادر غیبت، پس از بحثی مفصّل درباره‌ی علی بن حسین مسعودی - استاد نعمانی - چنین نتیجه گرفتیم که استاد نعمانی، علی بن حسین مسعودی از محمّد بن یحیی عطار، در قم، حدیث دریافت کرده است، و مظنون، آن است که این شخص، غیر از مسعودی، مؤلّف مروج الذهب است، و احتمالاً، وی، مؤلّف اثبات الوصیّهٔ است.در توضیح قسمت آخر این نتیجه، می‌افزاییم که هر چند متعدّد بودن علی بن حسین مسعودی - در قرن چهارم - با توجّه به تغایر استاد نعمانی و صاحب مروج الذهب، به واقعیّت نزدیک است، ولی نمی‌توان مطمئن شد که مؤلّف اثبات الوصیّهٔ، حتماً، همان استاد نعمانی است؛ زیرا، استاد نعمانی، همواره، از محمّد بن یحیی عطار روایت می کند، ولی نام محمّد بن یحیی عطّار، اصلاً، در إثبات الوصیّه نیامده است. این امر، هر چند دلیل قطعی بر تغایر این دو نیست [۶۵] ولی در تضعیف احتمال اتّحاد این دو شخص، سودمند است. از سوی دیگر، ما، شاهد روشنی بر اتّحاد نیافتیم.نویسنده، بر این باور است که وقتی اثبات کردیم که رجال نجاشی در ترجمه‌ی علی بن حسین مسعودی صاحب مروج الذهب، دچار اشتباه شده و نسبت کتاب إثبات الوصیه به وی نادرست است، دیگر دلیلی در دست نیست که مؤلّف إثبات الوصیهٔ، علی بن حسین مسعودی نام داشته است، تا بحث اتّحاد یا عدم اتّحاد وی با صاحب مروج الذهب موضوع پیدا کند، بلکه این احتمال هم وجود دارد که مؤلف إثبات الوصیه، اصلاً، نام دیگری داشته و منشأ اشتباه نجاشی، چیز دیگری باشد، نه متعدّد بودن علی بن حسین مسعودی. از این رو، پرونده‌ی إثبات الوصیّهٔ، به مطالعه‌ی جدّی‌تر نیازمند است.ما، در این جا به دو نکته‌ی تازه، در این زمینه اشاره می کنیم:

اثبات الوصیه و شلمغانی

میان کتاب الأوصیاء [۶۶] شلمغانی و کتاب اثبات الوصیّهٔ، بی شک، ارتباطی وجود دارد.در توضیح این نکته، توجّه به دو امر مفید است:۱- سیّد بن طاووس، در فرج المهموم، روایتی را درباره‌ی نجوم، با این عبارت نقل کرده است:ذکر محمّد بن علی، مؤلّف کتاب الأنبیاء و الاوصیاء من آدم إلی المهدیعلیه السلام فی حدیثٍ ما لفظه: «روی أنَّ رجلاً أتی علی بن الحسینعلیه السلام و عنده

أصحابه...». [۶۷] .این روایت، با اندکی تفاوت در الفاظ، در إثبات الوصیه آمده است. [۶۸] .در عبارت فوق، مراد از محمد بن علی، ظاهراً، شلمغانی است. [۶۹] در این عبارت نام یا وصف کتاب، جالب توجّه است. این عبارت، دقیقاً، محتوای إثبات الوصیّة را می‌رساند. اثبات الوصیّة بر خلاف تعبیر نجاشی [۷۰] رساله‌ی اثبات الوصیّة لعلی ابن ابی طالبعلیه السلام نیست، بلکه کتاب برای اثبات استمرار سنّت وصایت، از آدم تا پیامبر خاتم (قسم اول کتاب) و از پیامبر تا حضرت مهدی (قسم دوم کتاب) نگارش یافته است.۲- شیخ طوسی، در اثبات ولادت صاحب الزمان، دو روایت از محمّد بن علی شلمغانی، در کتاب أوصیاء نقل کرده که هر دو، با چند روایت قبل و بعد، درست با همان ترتیب، با تعبیراتی مشابه، در إثبات الوصیّة دیده می‌شود. جدول زیر این دو را آسان‌تر می‌سازد:۱. آغاز عبارات غیبهٔ طوسی: ۲۱۰- روی أنَّ بعضَ أخوات أبی الحسنعلیه السلام کانت لها جاریهٔ...- آغاز عبارات اثبات الوصیهٔ: قال المؤلِّف لهذا الکتاب: روی لنا الثقات من مشایخنا أنَّ بعضَ أخواتِ أبی الحسن علی بن محمّدعلیه السلام کانت لها جاریهٔ (ص ۲۵۶)۲. آغاز عبارات غیبهٔ طوسی: ۲۱۱- روی علّان الکلینی، عن محمّد بن یحیی...- آغاز عبارات اثبات الوصیهٔ: روی علان الکلابی (الکلینی ظ) عن محمّد بن یحیی (ص ۲۶۰)۳. آغاز عبارات غیبهٔ طوسی: ۲۱۲- و روی علّان بإسناده أنَّ السیّدعلیه السلام ولد...- آغاز عبارات اثبات الوصیهٔ: و روی علان بإسناده أنّ السیّد علیه السلام ولد... (ص ۲۶۰)۴. آغاز عبارات غیبهٔ طوسی: ۲۱۳- روی محمّد بن علی الشلمغانی فی کتاب الأوصیاء. قال: آغاز عبارات اثبات الوصیهٔ: حدّثنی حمزهٔ بن نصر، غلام ابی الحسن علیه السلام عن ابیه، قال: لمّا ولد السیّد علیه السلام تباشر أهل الدار بذالک...- و حدّثنی حمزهٔ بن نصر، غلام أبی الحسن علیه السلام قال: ولد السیّد علیه السلام فتباشر أهل الدار بمولده (ص ۲۶۰)۵. آغاز عبارات غیبهٔ طوسی: ۲۱۴- و عنه، قال: حدّثنی الثقهٔ عن ابراهیم بن ادریس، قال: وجّه إلیّ مولای أبومحمد علیه السلام بکبش و قال: «عَقّه عن ابنی فلان...».- آغاز عبارات اثبات الوصیهٔ: و حدّثنی الثقهٔ من أخواننا عن إبراهیم بن ادریس، قال: وجّه إلیّ مولای أبومحمدعلیه السلام بکبشین و قال: «عَقّهما عن ابنی فلان...» (ص ۲۶۰)۶. آغاز عبارات غیبهٔ طوسی: ۲۱۵- و روی علاّن، قال: حدّثنی ظریف أبونصر الخادم، قال: دخلتُ علیه - یعنی صاحب الزمانعلیه السلام - فقال لی: علیّ بالصندل الأحمر.- آغاز عبارات اثبات الوصیهٔ: و حدّثنا علان، قال: حدّثنی أبونصر ضریر الخادم، قال: دخلتُ علی صاحب الزمان، فقال لی: علیّ بالصندل الأحمر. (ص ۲۶۱)۷. آغاز عبارات غیبهٔ طوسی: ۲۱۶- جعفر بن محمد بن مالک، قال: حدّثنی محمّد بن جعفر بن عبدالله...- آغاز عبارات اثبات الوصیهٔ: و عن جعفر بن محمد بن مالک، قال: حدّثنی محمد بن جعفر بن عبدالله (ص ۲۶۱)البته، در اثبات الوصیه، روایات دیگری هم در لابه‌لای روایات بالا، نقل شده است، ولی هفت روایت الغیبه‌ی طوسی، همگی با همان ترتیب، آمده است. تفاوت تعابیر در این دو کتاب، برخی به گونه‌ای طبیعی، معلول تفاوت ساختار دو کتاب، مانند تغییر دادن «روی لنا الثقات من شایخنا» به «روی» در ردیف اوّل، و تبدیل «حدثنا» به «روی» در ردیف ششم، و برخی دیگر، از اختلاف نسخه‌ی کتاب ناشی می‌گردد.به هر حال در نگاه نخست، این احتمال به ذهن می‌آید که إثبات الوصیّة، همان کتاب الأوصیاء شلمغانی باشد، ولی عبارت پایان این کتاب، یعنی «وللصاحب منذ ولد إلی هذا الوقت - و هو شهر ربیع الأوّل سنهٔ اثنتین و ثلاثین و ثلاثمئهٔ -، ستّ و سبعون سنهٔ و احد عشر شهراً و نصف شهر» تاریخ ۳۳۲ را نشان می‌دهد که پس از قتل شلمغانی، در سال ۳۲۳ است، [۷۱] لذا این احتمال مطرح می‌گردد که شیخ طوسی، از همین کتاب إثبات الوصیه نقل کرده است، ولی آن را اشتباهاً به شلمغانی نسبت داده است، ولی شیخ طوسی، روایتی دیگر از کتاب الأوصیاء شلمغانی نقل کرده که در إثبات الوصیّة یافت نشد. [۷۲] .به هر حال، ارتباط این کتاب و شلمغانی و کتاب الأوصیاء، به بحث بیش‌تری نیازمند است.

اثبات الوصیهٔ و علی بن حبشی

یکی از کسانی که در آغاز چند سند إثبات الوصیه دیده می‌شود، «عباس بن محمّد» است که از پدر خود روایت می‌کند. [۷۳] در موردی از این کتاب، چنین سندی آمده است: «حدّثنی العباس بن محمّد بن الحسن، قال: حدّثنی محمد بن الحسین، عن صفوان بن

یحیی...».در این سند، تصحیف رخ داده است. عبارت صحیح، ظاهراً، چنین است: «حدّثنی العباس بن محمّد بن الحسین، قال: حدّثنی أبی محمّد بن الحسین، عن صفوان بن یحیی». [۷۴] .العباس بن محمّد، فرزند محمّد بن الحسین بن ابی الخطّاب معروف است. علی بن حبشی (یا حبیش یا حبش) [۷۵] از عبّاس بن محمّد (بن الحسین بن ابی الخطّاب)، از پدر خود از صفوان بن یحیی [۷۶] و دیگران [۷۷] روایاتی دارد. شیخ طوسی، این راوی را در رجال خود چنین ترجمه کرده است:علی بن حبشی بن قونی الکاتب، خاصّی، روی عنه التلعکبری و سمع منه سنهٔ اثنتین وثلاثین وثلاثمئهٔ إلی وقت وفاته و له منه إجازهٔ. [۷۸] .سال سیصد و سی و دو که تلعکبری از علی بن حبشی حدیث شنیده – دقیقاً، سال تألیف إثبات الوصیّهٔ است، لذا این احتمال می‌رود که مؤلّف کتاب اثبات الوصیهٔ، همین علی بن حبشی باشد که در اثر تحریف نسخه به، «علی بن حسین» تبدیل شده است. شباهت حبشی (یا حبش یا حبیش) به «حسین» در نگارش، پوشیده نیست.پس از این تبدیل، این عنوان بر علی بن حسین مسعودی صاحب مروج الذهب که دقیقاً، در همان عصر می‌زیسته، تطبیق شده است.این احتمال هم وجود دارد که کلمه «بن قونی» در نگارش پیوسته‌ی حروف، شبیه «المسعودی» گردیده و به آن تبدیل شده باشد.مؤیّد دیگری بر این که کتاب، تألیف علی بن حبشی باشد، آغاز برخی از اسناد اثبات الوصیّهٔ با نام جعفر بن محمّد بن مالک است. [۷۹] علی بن حبشی بن قونی از این راوی، روایاتی دارد.البته، آن چه گفتیم، تنها، در حدّ یک احتمال است و نمی‌توان به صحّت آن حکم؛ زیرا، روایت علی بن حبشی از افرادی، چون حمیری [۸۰] و علّان کلینی [۸۱] و سعد بن عبدالله [۸۲] – که در آغاز اسناد اثبات‌الوصیه بسیار قرار گرفته‌اند – دیده نشده است. بنابراین، شناخت مؤلف اثبات‌الوصیهٔ، هنوز به بحث و بررسی نیازمند است.

پاورقی

[۱] فهرست ابن ندیم، ص ۲۱۹ (چاپ تجدّد، ص ۱۷۱). در این کتاب، از کتابی با نام کتاب التاریخ فی أخبار الاُمم من العرب والعجم نام برده که‌درستی آن معلوم نیست و احتمالاً نام یکی از کتب معروف وی مانند أخبار الزمان باشد. در ادامه‌ی نام مروج الذهب عبارت أسماء القرایات (القرابات) خ.ل.» قابل تأمل است و گویا مصحف «أهل الدرایات» باشد. ر.ک: مروج الذهب، ج ۱، ص ۱۸.

[۲] رجال نجاشی، ص ۲۵۴ / ۶۶۵.

[۳] ر.ک: مروج الذهب، ج ۲، ص ۱۸۴، بند ۹۸۸، و نیز بند بعدی؛ معجم الأدباء، ج ۱۳، ص ۹۱، طبقات الشافعیهٔ الکبری، ج ۳، ص ۴۵۶؛ سیر أعلام النبلاء، ج ۱۵، ص ۵۶۹.

[۴] سرائر، ج ۱، ص ۶۱۵.

[۵] معجم الأدباء، ج ۱۳، ص ۹۱.

[۶] لسان المیزان، ج ۵، ص ۲۱.

[۷] فرج المهموم، ص ۱۲۶.

[۸] خلاصه، ص ۱۰۰ / ۴۰ رجال ابن داوود، ص ۲۴۱/۱۰۱۸.

[۹] تاریخ اسلام، ج ۲۵، ص ۳۴۱. نیز ر.ک: سیر أعلام النبلاء، ج ۱۵، ص ۵۶۹. [

[۱۰] طبقات الشافعیهٔ الکبری، ج ۳، ص ۴۵۶.

[۱۱] تأسیس الشیعهٔ، ص ۲۵۴.

[۱۲] لسان المیزان، ج ۵، ص ۲۱.

[۱۳] منتهی المقال، ج ۴، ص ۳۹۲.

[۱۴] مستدرک الوسائل، ج ۱۹(خاتمه،ج ۱) ص ۱۱۵ – ۱۲۷.

[۱۵] تنقیح المقال، ج ۲، ص ۲۸۲.

[۱۶] قاموس الرجال، ج ۷، ص ۴۳۳ – ۴۳۵.

[۱۷] علاوه بر آن چه در متن اشاره شد، مرحوم علّامه مجلسی، مؤلّف کتاب الوصیّة (که مراد همین اثبات الوصیة است) و کتاب مروج‌الذهب را یکی می‌داند. (بحار، ج ۱، ص ۱۸، و نیز ص ۳۶. و نیز ر.ک: ج ۱۰۵، ص ۶۱.

[۱۸] با توجه به نقل منهج المسعودی فی بحث العقائد، ص ۸۳ و منهج المسعودی فی کتابة التاریخ، ص ۱۵ و ص ۱۰۷.

[۱۹] منهج المسعودی فی کتابة التاریخ، ص ۷۱ – ۷۸.

[۲۰] همان کتاب، ص ۷۴.

[۲۱] منهج المقال، ج ۴، ص ۳۹۲.

[۲۲] مستدرک الوسائل، ج ۱۹، ص ۱۱۵ به بعد.

[۲۳] این کتب عبارت‌اند از: المقالات فی اُصول الدیانات، الزلف، الاستبصار، سرّالحیاة، الصفوة فی الامامة، المعالی فی الدرجات والابانة فی اصول‌الدیانات»ظاهر عبارت نجاشی،آن که از«المعالی تاالدیات نام یک کتاب است، در مروج الذهب از کتابی با نام «الابانة فی اصول الدیانة» یاد شده است)، اخبار الزمان من الامم الماضیة و الاحوال الخالیة (در مروج الذهب به جای الاحوال، الاجیال آمده است.) از این کتب به جز کتاب زلف در التنبیه و الاشراف هم یاد شده است. ر.ک: مروج الذهب، فهرست، ج ۶، ص ۶۷ – ۶۹، التنبیه و الاشراف، مقدمه‌ی مصحح، «و»، «ز».

[۲۴] مستدرک‌الوسائل، ج۱۹ (خاتمه، ج ۱)،ص۱۱۸.

[۲۵] موضوع رجال نجاشی، (و فهرست طوسی) مطلق «اصحابنا» است که علاوه بر کسانی که مذهب صحیح دارند، کسانی مانند فطحیه و واقفه را نیز شامل می‌گردد که در فروع دین تفاوت چندانی با مذهب صحیح ندارند، (ر.ک: مقدمه‌ی فهرست طوسی؛ رجال نجاشی، ص ۴۰۳) گفتنی است که مراد از «اصحابنا» نزدیک به مفاد «امامی» به معنای اعم است. «امامی» به معنای اعم، هر کسی است که حضرت امیرعلیه السلام را خلیفه‌ی بلافصل پیامبرصلی الله علیه وآله دانسته و عقیده به نص صریح بر امامت آن حضرت داشته باشد (در مقابل زیدیه که به نصّ وصفی و نه نصّ اسمی قائل‌اند) هر چند در مورد سایر امامان، اعتقاد صحیح نداشته و مثلاً فطحی یا واقفی باشند. ر.ک: فرق الشیعة، ص ۱۸ به بعد؛ أوائل المقالات، ص ۳۸. به هر حال با توجه به عدم اختصاص رجال نجاشی به مصنفان شیعی صحیح المذهب در استدلال فوق، عدم اشاره نجاشی به فساد مذهب مسعودی ضمیمه گردید.

[۲۶] نسخه‌ی موجود مروج الذهب در سال ۳۳۲ نگارش یافته و افزوده‌هایی بر آن در سال ۳۳۶ هم انجام گرفته است (مروج الذهب، ج ۱، ص ۲۹، ج ۵، ص ۳۰۱، بند ۳۶۵۶ و نیز ر.ک: منهج المسعودی فی کتابة التاریخ، ص ۹۲ – ۹۵). مؤلّف، سپس تحریر جدیدی از کتاب خود با تجدید نظر کامل و افزودن مطالب بسیار، فراهم آورده که چند برابر تحریر نخست بوده و در سال ۳۴۵ نگارش یافته است (التنبیه والاشراف، ص ۸۴ و ۸۵ و ۹۷ و ۱۲۴ و ۱۳۳). از این تحریر گسترده مروج الذهب، اثری در دست نیست و تنها تحریر اوّل که از همان زمان مؤلف از شهرت بسیار برخوردار بوده (التنبیه والاشراف، ص ۸۵) موجود است.

[۲۷] قسمتی از کتاب، در سال ۳۴۴ نگارش یافته، ولی نسخه‌ی کامل شده‌ی آن، تحریر سال ۳۴۵ است. (ر.ک: التنبیه والاشراف، ص ۳۴۷).

[۲۸] مقاله‌ی نعمانی و مصادر غیبت، قسمت دوم (مجله‌ی انتظار، شماره‌ی سوم، ص ۱۸۷ – ۱۹۱).

[۲۹] مستدرک الوسائل، ج ۱ (خاتمه، ج ۱)، ص ۱۲۰ – ۱۲۲.

[۳۰] مروج الذهب، ج ۱، ص ۴۰، بند ۵۵.

[۳۱] مروج الذهب، ج ۱، ص ۴۰، بند ۵۶.

[۳۲] مروج الذهب، ج ۱، ص ۴۱، بند ۵۸.

[۳۳] مسعودی در این جا عبارت «یزعمون» به کار برده. یکی از معانی شایع «زعم»: قال است که در این جا چنین معنای صحیح می‌نماید بویژه با عنایت به این که وی این فعل را درباره عقاید متناقض دو گروه ذکر کرده است که لاجرم یکی از آن‌ها درست است.

[۳۴] به حاشیه‌ی پیشین مراجعه شود.

[۳۵] مروج الذهب، ج ۱، ص ۴۱، بند ۵۹.

[۳۶] مروج الذهب، ج ۱، ص ۶۹، بند ۱۱۶.

[۳۷] ر.ک: منهج المسعودی فی بحث العقائد والفرق الدینیهٔ، د. هادی حسین حمّود، ص ۲۷۳.

[۳۸] مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۵۹، بند ۱۱۳۸.

[۳۹] مروج الذهب، ج ۳، ص ۱۶، بند ۱۴۶۳، ص ۴۵، بند ۱۵۲۳، ص ۲۸۰، بند ۱۹۵۲؛ ج ۴، ص ۴۵، بند ۲۲۲۵ و ۲۲۲۶، ص ۶۰، بند ۲۲۵۷ الی ص ۶۲، بند ۲۲۶۱، ص ۳۴۹، بند ۲۷۹۸، ص ۳۵۰، بند ۲۸۰۰؛ ج ۵، ص ۱۰۷، بند ۳۱۵۶، و نیز ج ۲، ص ۲۵۸، بند ۱۱۳۵.

[۴۰] مروج الذهب، ج ۵، ص ۶۵، بند ۳۰۳۲. گفتنی است که احتمال می‌رود که مراد از آل النبی‌صلی الله علیه وآله همه‌ی سادات باشند، نه خصوص ائمه‌ی معصومین علیهم السلام.

[۴۱] مروج الذهب، ج ۳، ص ۱۷۹، بند ۱۷۵۵.

[۴۲] مقاله‌ی «ویژگی‌ها و روش تاریخ نگاری مسعودی»، مجله‌ی فرهنگ، ویژه تاریخ، سال نهم، شماره‌ی سوم، شماره‌ی مسلسل ۱۹، پاییز ۱۳۷۵، ص ۲۰.

[۴۳] مروج الذهب، ج ۲، ص ۱۸۶، بند ۹۸۸.

[۴۴] ر.ک: منتهی المقال، ج ۴، ص ۳۹۳.

[۴۵] مروج الذهب، ج ۴، ص ۶۱، بند ۲۲۶۰. و نیز ر.ک: منهج المسعودی فی کتابهٔ التاریخ، ص ۷۳.

[۴۶] مروج الذهب، ج ۳، ص ۱۸۰، بند ۱۷۵۶.

[۴۷] مقالات الإسلامیین، ص ۶۸؛ الملل والنحل، شهرستانی، ج ۱، ص ۱۴۲ و ۱۴۳؛ فرق الشیعه، نوبختی، ص ۹ و ۱۳ و ۵۷؛ المقالات والفرق، سعد بن عبدالله، ص ۷، بند ۲۵، ص ۱۷، بند ۵۲، ص ۷۳، بند ۱۴۳؛ رجال کشی، ص ۲۳۳ / ۴۲۲، ۲۳۶ / ۴۲۹.

[۴۸] التنبیه والاشراف، ص ۷۰. مقایسه کنید با اثبات الوصیهٔ، ص ۳۹.

[۴۹] مروج الذهب، ج ۳، ص ۴۰، بند ۱۵۱۱ و ۱۵۱۲.

[۵۰] مروج الذهب، ج ۳، ص ۴۸، بند ۱۵۲۵.

[۵۱] مروج الذهب، ج ۳، ص ۷۷، بند ۱۵۸۲.

[۵۲] التنبیه والاشراف، ص ۲۲۱ و ص ۲۴۰؛ مروج الذهب، ج ۳، ص ۳۰، بند ۱۴۹۵.

[۵۳] مروج الذهب، ج ۳، ص ۱۸۰، بند ۱۷۵۷.

[۵۴] در متن سه چاپ مروج الذهب (شارل پلا، ج ۱، ص ۱۱، بند ۵، یوسف اسعد داغر،ج ۱، ص ۱۹ محمد محیی الدین عبدالحمید، ج ۱، ص ۱۱) این عبارت، چنین آمده و ابوالقاسم پاینده هم در ترجمه‌ی آن می گوید: «اهمیت رای و استحسان» ولی در حاشیه‌ی چاپ شارل پلا، به جای «وقع» نسخه بدل «دفع» ذکر کرده که شاید همین هم صحیح باشد و مفاد عبارت، پذیرش قیاس و اجتهاد و ردّ رأی و استحسان خواهد بود.

[۵۵] مروج الذهب، ج ۴، ص ۶۰ بند ۲۲۵۶. و نیز ر.ک: ج ۱، ص ۱۱۰، بند ۲۱۲.

[۵۶] إثبات الوصیهٔ، ص ۱۴۵ – ۱۴۷. و نیز ر.ک: ص ۱۶۳ و ۱۹۱ و ۱۹۵ و ۲۱۸.

[۵۷] منهج المسعودی فی بحث العقائد، ص ۸۳ – ۸۷.

[۵۸] اثبات الوصیه، ص ۱۶۸ – ۱۷۰ و نیز ص ۲۶۸ و ۲۷۱.

[۵۹] إثبات الوصیه، ص ۱۶۰.

[۶۰] التنبیه والاشراف، ص ۱۹۸.

[۶۱] ر.ک: مقدمه‌ی چاپ اثبات الوصیّهٔ، ص ۱۲، گفتنی است که در کتاب المسعودی مورّخا،تالیف عبدالرحمان حسین الغراری،در شماره آثار چاپی مسعودی علاوه بر اثبات الوصیه از رساله البیان فی اسماء الائمه یاد کرده می‌افزاید: در ایران با عنوان «رسالهٔ فی احوال الامامهٔ» به چاپ رسیده است در حاشیه، ویژگی‌های چاپی این را تا چنین آورده است: چاپ طهران، چاپ سنگی، ۱۳۲۰. این توصیف در برگیرنده خلطی آشکار است، چاپ فوق، مربوط به کتاب اثبات الوصیه است که هیچ دلیلی بر ارتباط آن با رسالهٔ «البیان فی اسماء الائمهٔ» در دست نیست.

[۶۲] مستدرک الوسائل، ج ۱۹ (خاتمه، ج ۱)، ص ۱۲۲ – ۱۲۵.

[۶۳] ر.ک: فهرست مروج الذهب، ج ۶، ص ۶۷ – ۶۹، و مقدمه‌ی التنبیه والاشراف، «و»، «ز».

[۶۴] التنبیه والاشراف، ج ۵، ص ۸۴، ۱۱۸، ۱۲۶، ۱۳۶، ۱۴۶، ۱۸۹، ۱۹۵، ۲۲۷، ۲۹۱، ۳۲۸، ۳۴۶؛ مروج الذهب (به عنوان نمونه از اوائل جلد اوّل): ج ۱، ص ۲، بند ۲، ص ۱۸، بند ۱۵، ص ۴۴، بند ۶۶، ص ۵۳، بند ۸۴، ص ۶۲، بند ۱۰۳، ص ۸۵، بند ۱۵۳، ص ۹۱، بند ۱۶۸.

[۶۵] زیرا، پیش‌تر گفتیم که ظاهراً، محمد بن یحیی عطار، تنها طریق علی بن حسین مسعودی (استاد نعمانی) به کتاب محمّد بن علی کوفی است، لذا ممکن است که وی، همان مؤلّف اثبات الوصیّه باشد، ولی در هنگام تألیف اثبات الوصیه، کتاب محمد بن علی کوفی را در اختیار نداشته یا به علّتی از نقل از آن خودداری کرده باشد و به همین جهت، نام محمد بن یحیی عطّار در اثبات الوصیه، نیامده باشد.

[۶۶] این کتاب که نام آن به همین صورت در رجال نجاشی، ص ۳۷۸ / ۱۰۲۹ آمده است، ظاهراً همان کتابی است که در اختیار مسعودی صاحب مروج‌الذهب بوده و از آن باعبارت «کتابه فی‌الوصیهٔ (در ضمن یادکرد از شلمغانی) نام‌می‌برد. (التنبیه و الاشراف، ص۳۴۳).

[۶۷] فرج المهموم، ص ۱۱۱.

[۶۸] اثبات الوصیه، ص ۱۷۳.

[۶۹] ر.ک: کتابخانه‌ی ابن طاووس، ص ۱۸۷.

[۷۰] رجال نجاشی، ص ۲۵۴ / ۶۶۵.

[۷۱] غیبهٔ، الطوسی، ص ۴۱۲.

[۷۲] کتاب الغیبهٔ، ص ۳۴۳ / ۲۹۳.

[۷۳] اثبات الوصیهٔ، ص ۲۰۴ (متعدّد).

[۷۴] اثبات الوصیه، ص ۲۰۲.

[۷۵] ر.ک: قاموس الرجال، ج ۱، ص ۲۷۸ – ۲۷۹.

[۷۶] امالی‌الطوسی، ص ۶۶۶ / ۱۳۹۴ =مجلس ۳۶ / ۱ تا حدیث ۱۸؛ فهرست شیخ طوسی، ص ۱۵۳ / ۲۳۵.

[۷۷] رجال نجاشی، ص ۱۵۴ / ۴۰۸، ص ۲۷۶ / ۷۲۴؛ جمال الأسبوع، ص ۲۶۳.

[۷۸] رجال طوسی، ص ۴۳۲ / ۶۱۸۹.

[۷۹] اثبات الوصیه، ص ۲۶۱.

[۸۰] از وی، با لفظ «حدّثنی» یا «حدّثنا» در اثبات الوصیهٔ، ص ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۸، ۲۶۹، و بدون آن، درص ۲۰۵ – ۲۱۰، ۲۱۷ – ۲۲۰، ۲۲۸ – ۲۳۵، ۲۳۹،۲۳۷، ۲۴۰، ۲۴۴ – ۲۴۶، ۲۴۸ – ۲۵۰، ۲۵۳، ۲۵۵، ۲۶۲ – ۲۶۴، ۲۶۷ و ۲۶۸ روایت شده است.

[۸۱] با لفظ «حدّثنی» اثبات الوصیه، ص ۲۴۷، ۲۶۱، و بدون آن، ص ۲۵۲، ۲۵۷، ۲۶۰. البته، «الکلینی» به «الکلابی» تصحیف شده است.

[۸۲] اثبات الوصیّهٔ، ص ۲۴۴ – ۲۴۶، ۲۵۰ – ۲۵۲، ۲۶۲، ۲۶۴ – ۲۶۷.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : -۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-۰۱-IR۹۰ ۶۰۹-۵۳۰به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش

از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».


قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
اصفهان
WWW
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹